

یکی بود، یکی نبود

مرتضی پاشا

یک تحلیل اجتماعی - ارتباطی

سرشناسه: رمضان، اسماعیل، ۱۳۶۰ -
عنوان و نام پدیدآور: یکی بود، یکی نبود مرتضی پاشایی؛ یک تحلیل اجتماعی - ارتباطی
مشخصات نشر: تهران: سیمای شرق، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۱۲۲ص: مصور، نمودار
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۶۲۸-۴۹-۳
وضعیت فهرست نویسی: فبیای مختصر
یادداشت: فهرست نویسی کامل این اثر در نشانی: <http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است
شماره ثبت: ۳۸۰۵۳۵۵ ملی:



سیمای شرق

عنوان: یکی بود یکی نبود - مرتضی پاشایی؛ یک تحلیل اجتماعی - ارتباطی

گردآورنده: اسماعیل رمضان

نقاشی رو جلد: محمدرضا اکبری

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: اول، تابستان ۱۳۹۴

قیمت: ۱۰۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۶۲۸-۴۹-۳

مشخصات ناشر: تهران، انتشارات سیمای شرق، تابستان ۱۳۹۴

نشانی: خیابان استاد نجات الاهی، خیابان سمیه، خیابان پورموسی، کوچه شیرین، پلاک ۳۴، طبقه ۵

تلفن: ۸۸۸۰۷۴۵۳

وب سایت: www.prshop.ir

پست الکترونیک: info@prshop.ir

کلیه حقوق این اثر برای ناشر محفوظ است.

فهرست

۳ مقدمه

۷ فصل اول (مرحله پشایی چرا «بزرگ» شد؟)

۱۱ بستر اجتماعی

۱۴ ویژگی‌های شخصی

۱۴ اول: موسیقی احساسی و غم‌گین

۱۸ دوم: زمان مرگ

۲۰ سوم: نوع مرگ

۲۳ کارکرد رسانه‌ها

۲۳ رسانه‌های رسمی

۳۰ رسانه‌های غیررسمی

۳۸ جمع‌بندی

۵۷ فصل دوم (از پدیده مرتضی پاشایی چه چیزی آموختیم؟)

۴۲ فاصله طبقاتی؛ از «کف بازار» تا «برج عاج»

۴۳ جاماندگی جامعه‌شناسی ایرانی

۴۶ جوانمردی، راز ماندگاری است

۴۷ نسل جدید؛ با اخلاق یا بی اخلاق؟

- آیا ما «خود» نماییم؟ ۵۱
- در جست و جوی «آیین» ۵۳
- اقتصاد و فرهنگ مردم پسند ۵۶
- فرهنگ نخبه فرهنگ عامه؛ دو نمونه تاریخی ۵۹
- نسل سوم (پیوست‌ها) ۶۷
- گفتی در دوران زندگی کاری و حرفه‌ای مرتضی پاشایی ۶۸
- هنرمندان و چهره‌های سرشناس در سوگ مرتضی پاشایی چه نوشتند؟ ۷۲
- ناگفته‌ها، ننگ‌های سنگ مرتضی پاشایی از زبان خانواده‌اش ۷۵
- گفت و گو با پرنس مرتضی پاشایی ۸۵
- از تولد تا مرگ و بعد از مرگ به عایت تصویر ۸۹

مقدمه

اوایل سال ۹۰ بود، می‌خواستیم در هفته‌نامه «یکشنبه» پرونده‌ای کار کنیم راجع به موج دوم خوانندگان زیرزمینی که احتمال می‌رفت با مجاز شدن بتوانند رونقی دوباره به موسیقی پاپ ایرانی بدهند. آن روزها در فضای رسمی موسیقی ایرانی خبری از جوان لاغراندازی به نام مرتضی شایب نبود اما ردپایی که از صدایی خسته و غمگین در گوشی‌های موبایل و صفحات غیررسمی می‌دید می‌شد، نشان از صدایی تازه و نوایی شنیدنی داشت و گمان می‌رفت بتوان از آن به‌عنوان سرهای بالقوه نام برد. پیامک‌های دریافتی مجله هم گواهی می‌داد که در زیر پوست جامعه ایرانی و خصوصاً نسل نوجوان و جوان، این صدای خسته مشتاقانی دارد. آن پرونده با دشواری‌های فراوان و تا تیر «زیرزمین، منفی ۲» اوایل سال ۹۱ روی جلد رفت و یک گفت‌وگوی کوتاه با شایب و معرفی او در آن شماره، تقریباً اولین حضور رسمی مرتضی شایب بر پهنه مطبوعات ایرانی بود.

زمان گذشت و اوراق تقویم دو سالی کهنه‌تر شد. مرتضی شایب همان‌طور که آن موقع گمان می‌کردیم، توانسته بود برای خود جای پای میان اهالی موسیقی پاپ ایرانی پیدا کند. اگر چه با نامداران این عرصه هنوز به اندازه قابل توجهی داشت اما جوان بود و در آغاز راه. او تازه از منفی دو آن زیرزمین‌گذاری روی زمین آمده بود و در نظر داشت آینده درخشانی را برای خود رقم بزند. بعد از مدت‌سالی خبری اولین باری که توجه من را دوباره به خودش جلب کرد، حضورش در تیتراژی تصویری برنامه سال تحویل ۹۳ با اجرای احسان علیخانی بود. ابروهای نداشته و آن کلاه کزایی نشانه خبرهای خوبی نبودند. به همین خاطر هم در سال جدید با حساسیت بیشتری خبرهای مربوط به او را دنبال می‌کردم. سرطان رفته‌رفته بیشتر آشکار می‌شد و همزمان مرتضی شایب هم بیشتر نامش و آهنگ‌هایش بر سر زبان‌ها می‌افتاد. وقتی کار مجله جدیدی را شروع کردم، یکی از پیشنهادهای اصلی‌ام برای جلد‌های

پیش‌رو، مرتضی پاشایی بود. اقبال افکار عمومی به او را آشکارا احساس می‌کردم اما تصور اینکه مرگ این‌قدر به او نزدیک باشد، چندان قابل حدس و گمان نبود. آن یکی دو هفته بستری شدن در بیمارستان بهمن، روزهایش بیشتر با این امید سپری می‌شد که ماجرأ ختم به خیر شود. شب پنج‌شنبه باید شماره جدید مجله را می‌فرستادیم برای چاپ. در مجله گزارش‌هایی از اتفاقات اخیر پیرامون مرتضی پاشایی بود اما روی جلد عکسی هیجان‌انگیز از بدل‌کاری‌های تنها دختر بدل‌کار ایرانی بودن ایمی می‌کرد. خروجی مجله تا پاسی از شب طول کشید. مجله رفت به چاپخانه بی‌آنکه بتوانیم تصور کنیم فردا چه اتفاقی خواهد افتاد.

صبح جمعه ۱۳۸۸ در آیین عکس‌رسانه در اینستاگرام همه چیز آشکار شد. به‌نوش طباطبایی تصویر بسیار گزاشته بود و زیرش پیامی برای تسلیت. کمی پایین‌تر هم پیام‌های دیگر هنرمندان و آدم‌های معروف دیده می‌شد. بی‌فوت وقت، اولین کاری که انجام شد تماس با چاپخانه بود: «لطفاً مجله را چاپ نکنید» بعد هم دوباره و با وجود همه خستگی‌ها، روز کاری دیگری رزنا طویل از نو آغاز شد. تردیدی نداشتیم با چند درجه تب اجتماعی روبه‌رو خواهیم شد. بود افکار عمومی از این ماجرا به راحتی بگذرد. وقتی پیچ تلویزیون را باز کردم، توجه به توجهی‌شان شدم و از سوی دیگر سیل عکس‌ها و پیام‌ها و قرارها را در شبکه‌های اجتماعی مشاهده کردم. پیش‌بینی اتفاقات احتمالی پیش‌رو چندان دور از ذهن نبود. من به قول اتفاقات پیش‌رو بودم و نه کنترل‌کننده آن. تنها، حس ژورنالیستی‌ام به من هشدار می‌داد که در این اوضاع و احوال مردم تشنه اطلاعات خواهند بود. به همین خاطر هم تمامی کارانم برای تغییر محتوای مجله متناسب با وضعیت پیش‌رو بسیج شدند. در فرصت کمتر از ۲۴ ساعت ویژه‌نامه‌ای مبسوط با طرح جلدی اختصاصی (به سبک استیو جابر) روانه چاپخانه شد تا نخستین مجله‌ای باشد که برای این واقعه و پس از وقوع آن بر روی کیوسک‌های مطبوعاتی قرار می‌گیرد و حتی در مراسم تشییع روز یکشنبه هم توزیع می‌شود.

چند روز بعد که سروصدای قضیه درآمد و خیلی‌ها انگشت‌تعب به دهان گزیدند، کمی دشوار بود که بفهمم چرا این‌قدر میان افکار عمومی ما با مسئولان، مدیران، تحلیل‌گران، جامعه‌شناسان و آدم‌هایی از این دست فاصله افتاده که قادر به هضم این ماجرا نیستند. این درحالی است که روزنامه‌نگاران در پیش‌بینی و تحلیل چنین وقایعی از بقیه کمی جلوترند. روشن بود که اتفاقات پیرامون این جریان نیز به زودی به

فراموشی سپرده می‌شود تا در هنگامه‌ای دیگر، واقعه‌ای دیگر دوباره متعجبمان کند. از سوی دیگر هم می‌دانستم تحلیل‌گران اجتماعی ما به دلیل عقب‌افتادگی از این جریان خیلی قادر به ارائه تحلیلی جامع از این ماجرا نخواهند بود. به همین خاطر اطلاعات قبلی و فعلی خودم را جمع و جور کردم و شروع به نوشتن و انتشار یادداشت‌هایی تحلیلی در این باره کردم. مدتی که گذشت، حجم این نوشته‌ها و تحلیل‌ها به جایی رسید که دیگر در قد و قامت رسانه‌های روزمره نمی‌گنجید. اینجا بود که فکر کردم انتشار آن‌ها در قواره یک کتاب شاید بتواند مرجعی برای مدل‌سازی این رویداد و ثبت وقایع پیام‌ها و نتایج آن برای آیندگان قرار بگیرد.

من نه جامعه‌شناس هستم، نه عضو هیأت علمی دانشگاه و نه حتی یک پژوهشگر اجتماعی. من یک «برنامه‌نگار»م، ارتباطات خوانده‌ام و سر و کارم با رسانه و مخاطبان آن است. از سواد دیگر به تحلیل پدیده‌های اجتماعی-ارتباطی علاقه‌مندم و مدام آنها را رصد می‌کنم. در رسانه‌ای که فاصله‌ای نسبتاً عمیق بین فهم نخبگان جامعه و سلیقه متن مردم و نسل جدید افتاده، روزنامه‌نگاران - اگر بخواهند - شاید بتوانند حلقه واسطی برای نزدیکی بیشتر این دو باشند، چرا که از یک سو تا حدودی هم به نخبگان و روشنفکران جامعه نزدیک‌اند و به سبب در دل مردم کوچه و بازار و نسل جدید خبر دارند. و این موضوع یکی از اهداف انتشار همین کتاب بوده است.

قطع به یقین همه آنچه در این کتاب می‌خواند، تفسیر و تحلیل وقایع از دیدگاه من است و مطمئناً نمی‌تواند همه حقیقت ماجرا را در دل خود جای داده باشد. ممکن است در پاره‌ای مواقع پیش‌دوری‌هایی صورت گرفته یا نتایج استنباط برداشته شده باشد اما هر چه هست، نخستین و تنها کتابی است که سعی کرده به سبب‌های مختلف و نه به زبان پیچیده دانشگاهی، روایتی تحلیلی از این جریان اجتماعی و نتایج و پیامدهای آن عرضه کند. بنابراین می‌تواند محل نقدها و گفت‌وگوهای قرار بگیرد که ما را به شناخت بیشتر جامعه خودمان یاری دهد. مباد همانند منجم آن حکایت معروف سعدی، آن‌قدر دل مشغول اوج آسمان‌ها باشیم که ندانیم در سرای خودمان چه کسی است...

اسماعیل رضانی

۱- حضرت سعدی در باب چهارم گلستان می‌فرماید: منجمی به خانه در آمد. یکی مرد بیگانه را دید با زن او به هم نشسته دشنام و سقط گفت و فتنه و آشوب خاست. صاحب دلی که برین واقف بود گفت: تو بر اوج فلک چه دانی چیست! که ندانی که در سرایت کیست